

فصلنامه مطالعات سیاسی
سال ششم، شماره ۲۱، پاییز ۱۳۹۲
صفحات: ۸۲-۶۱
تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۴/۵؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۲/۶/۱۹

درآمدی بر مناسبات مذهب و روابط بین‌الملل

دکتر کمال پولادی*

چکیده

هدف از این نوشتار بررسی عواملی است که موجب شده تا نقش مذهب در روابط بین‌الملل از سوی محققان این رشته مورد بی‌توجهی قرار گیرد. اگرچه این نوشتار تلاش داشته تا همه عوامل شناخته شده را به تصویر بکشد، اما ادعای محوری این است که دلیل وقوع چنین امری را باید در روش غلبه یافته بر علوم اجتماعی به‌طور عام و رشته روابط بین‌الملل به‌طور خاص جستجو کرد. غلبه متد قیاسی بر مطالعات اجتماعی موجب گردیده که نقش مؤلفه‌هایی کیفی که قابل اندازه‌گیری نیستند، همچون مذهب، در تحقیقات علوم اجتماعی نادیده گرفته شود. همچنین نوشتار حاضر اهتمام خود را بر عواملی متمرکز کرده که موجب شده تا طی دهه‌های اخیر نقش مذهب در روابط بین‌الملل برجسته شود. از جمله فرایندهایی چون واکنش فرهنگی به مدرنیته، جهانی شدن، توسعه دموکراسی، وقوع جنگ‌های محدود محلی، نزاع‌های قومی و... در این زمینه اثرات بارزی داشته‌اند.

کلید واژه‌ها

مذهب، روابط بین‌الملل، منطق قیاسی، روش رئالیسم، تروریسم.

kamal.pouladi@gmail.com

* عضو هیأت علمی و استادیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد چالوس

مقدمه

اگرچه تا چندی پیش در خصوص نقش مذهب در شکل‌دهی حوادث امنیتی و اجتماعی وجود نداشت، اما امروزه اندیشمندان روابط بین‌الملل به این مقوله توجه بیشتری معطوف نمودند. متفکران روابط بین‌الملل بنا به دلایلی از توجه به نقش مذهب در روابط بین‌الملل، آگاهانه یا ناآگاهانه، اجتناب می‌کردند. این در حالی بود که مذهب ایدئولوژی الهام بخش برخی از کنشگران روابط بین‌الملل، بالاخص در جهان اسلام، بود. در غرب نیز اگرچه با ظهور تحولاتی که به انعقاد قرارداد وستفاليا و یا حاکمیت سکولاریسم منتهی شده از نقش مذهب تا حدود زیادی کاسته شده، اما بازیگران مذهبی نشان دادند که این مؤلفه در شکل‌دهی رفتارها و کنشها همچنان بر حوزه‌های سیاسی- اجتماعی به‌طور مستقیم و یا غیر مستقیم گذارده‌اند و این در حالی بود که این تأثیرگذاری عموماً نادیده گرفته می‌شد.

برخی در غرب بر این عقیده‌اند که دین همچنان به‌عنوان یکی از مهمترین عناصر تأثیرگذار در روابط بین‌الملل می‌باشد اما نقش آن مورد توجه قرار نگرفت. برخی دیگر البته معتقدند که دین به حاشیه رفته و دیگر یک مؤلفه تعیین‌کننده و یا حتی تأثیرگذار قلمداد نمی‌شود، اعتقادی که که با ظهور حوادث امنیتی و سیاسی چون حملات تروریستی یازدهم سپتامبر، انفجارهای لندن و مادرید، ظهور طالبان، قدرت‌گیری القاعده، اسلام‌هراسی و... صاحبانشان را در تردید فرو برد. صرف نظر از اینکه کدام یک از دو نگره معتبر است، می‌توان این ادعا را پذیرفت که تحولات سیاسی و فکری اروپائیان از قرن ۱۷ تا بدین سو در آنچه به حاشیه رفتن و یا بی توجهی به نقش مذهب خوانده می‌شد اثرگذار بوده است. حوادثی چون کنار رفتن کلیسا در برابر پادشاهان و شاهزاده نشین‌ها در پی شکست در جنگ‌های سی ساله که در نهایت به قرارداد وستفاليا منتهی شد و همچنین ظهور سکولاریسم به‌عنوان فلسفه حیات و هژمونیک شدن آن دخیل بوده است. با این حال مجموعه‌ای از عوامل نیز در بازگشت مذهب نقش ایفا نموده‌اند.

اگرچه تحولات بعد از فروپاشی شوروی موجب شده تا برخی از اندیشمندان روابط بین‌الملل در غرب در خصوص بازگشت مذهب به روابط بین‌الملل علاقه مند شوند، اما تأثیرگذاری مذهب در حوزه‌های مختلف اجتماعی عموماً موضوعی بود که همچنان چندان توجهی بدان نمی‌شد. تاریخ جهان اسلام نشان می‌دهد که بعد از سرنگونی امپراطوری عثمانی گروه‌های اسلام‌گرا بیشتر در قالب جنبش‌های اجتماعی خود را باز یافتند. اوج بازگشت مذهب در روابط بین‌الملل

درآمدی بر مناسبات مذهب و روابط بین‌الملل

در تحولات اواخر دهه ۷۰ قرن گذشته بوده، مقطعی که همراه با ظهور انقلاب اسلامی و حمایت غرب و جهان اسلام از اسلامگرایان در برابر ارتش سرخ در پی اشغال افغانستان بوده است. از این رو نمی‌توان گفت که توجه‌اندیشمندان روابط بین‌الملل به مذهب همزمان با آغاز اثرگذاری آن بر روابط بین‌الملل بوده است. در واقع امراندیشمندان روابط بین‌الملل در غرب نسبت به این موضوع با تأخیر وارد شدند. به هر حال مجموعه‌ای از عوامل موجب شده که دین در غرب به حاشیه برود و از تحکم بر افتد.

گفتار اول: علل به حاشیه رفتن مذهب

اگر از منظر علمی به روابط دولت‌ها نگرسته نشود می‌توان بهتر به نقش مذهب و بازیگران مذهبی در روابط دولت‌ها پی برد. نادیده انگاشتن چنین نقشی احتمالاً تابعی است از کیفیت تأثیرگذاری‌اندیشمندان غربی. بدین معنا که گرایش‌ها و روش‌های پژوهشی مورد نظر آن‌ها به نوعی اذهان پژوهشگران سایر ملل را نیز مجذوب خود کرده است و آن‌ها را به اتخاذ روش مشابه سوق داد. چه بسا پژوهشگران ممالک غیر غربی، بالاخص در خاورمیانه، به نقش مذهب آگاهی یافته بودند ولی قادر نبودند تا آن‌ها را متناسب با روش‌های شناخته شده مورد بررسی قرار دهند. این مورد در خاورمیانه بیش از هر جایی دیگری قابل رؤیت است.

برخی از محققان به نقش مذهب در مشروعیت‌سازی دولت‌ها عنایت داشته‌اند. از این نظر مذهب را همانند شمشیر دولبه ای خوانده‌اند که می‌تواند موجب مشروعیت حکومت‌ها و سیاست‌های آن‌ها شود و یا علیه آن‌ها بکار رود. به همین دلیل برخی از اندیشمندان نقش متعارض در امور انسانی را به مذهب داده‌اند که حاصل حضور دو مؤلفه صلح و شمشیر است (Appleby, 2000: 27).

مضاف بر آن، دولت‌سازی در جهان سوم به حکومت‌های انحصادی قومی و سیاست‌های قومی در بسیاری از کشورها منتهی شده است (Horowitz, 1985: 154). از آنجا که بسیاری از هویت‌های قومی با هویت‌های مذهبی همپوشانی دارند، این فرایند موجب برجستگی هویت مذهبی شده است. همین وضعیت در رشد گرایش‌ها گریز از مرکز و یا بنیادگرا در اقلیت‌های مذهبی جهان سوم تأثیرگذار بوده است.

تأثیرگذاری دیگر مذهب در روابط بین‌الملل از طریق هویت بوده است. شوریه معتقد است که مذهب بعد از نژاد بیشترین نقش را در تعریف هویت افراد دارد. در جهان معاصر بیشتر

مخاصمات مسلحانه بر اساس خطوط مذهبی شکل گرفته است. مذهب در شکل دهی سیاست‌های دولت‌ها، امور خارجی آنها و فرایند تصمیم‌گیری در زمینه ایجاد ارتباط با سایر ملت‌ها تأثیراتی گذاشت. به‌طور مثال در جهان اسلام مذهب پایه مشروعیت بخشی به دولت و سیاست‌های آن، نوع ورود آن به حوزه بین‌المللی (به عبارتی نحوه درگیری در مسائل بین‌المللی) و روابط آن با سایر دولت‌ها است. مذهب هنوز هم یکی از عناصر کلیدی روابط بین‌الملل در حوزه‌هایی چون امنیت، بشردوستی، مداخله، حقوق بشر، تروریسم، جنگ، صلح، جنبش‌های سیاسی است. اگر مذهب همان اعتقادات، گرایش‌ها، دیدگاه‌ها و رفتارها است که روابط افراد را با قدرت و اصول جهانی شکل می‌دهد از این رو روابط بین‌الملل که استراتژی‌ها و یا به تعبیری دافی تافتز مطالعه قدرت و گرایش‌ها، توسعه تعادل و برابری، حفظ صلح و جلوگیری از جنگ است از مذهب به اشکال گوناگون تأثیر پذیرفته است (Shuriye, 2011:19).

اما چگونه است که نقش مذهب در روابط بین‌الملل تا همین اواخر مورد غفلت محققان روابط بین‌الملل بوده است. گویی آن‌ها قادر نبودند تأثیرگذاری این نیروی معنوی را ببینند. برخی بر این نظرند که علت چنین بی‌توجهی به مذهب را باید در به حاشیه رفتن آن در پی تحولات اروپا و نحله‌های فکری و فلسفی که در قرون جدید و معاصر اروپا غلبه یافته جستجو کرد.

طرح این دیدگاه که طی تحولات سیاسی-اجتماعی در اروپا مذهب از حوزه اجتماعی کنار رفته و دیگر عنصری تأثیرگذار نیست به نظر افراطی آید. اگر از منظر سازه‌آگاری به رفتارهای اجتماعی نظر کنیم می‌توان این ادعا مطرح کرد که ارزش‌ها و هنجارها عنصری تعیین‌کننده بر رفتارهای فردی-اجتماعی است، ارزش‌هایی که در برخی از سطوح و شقوق خود متأثر از مذهب بوده‌اند. از این نظر طرح این دیدگاه که مذهب در امور اجتماعی به حاشیه رفته بیشتر منطقی به نظر می‌آید تا کنار رفتن مذهب از این حوزه.

در همین راستا بررسی دیدگاه‌های متفکران روابط بین‌الملل، به عنوان یکی از حوزه‌های علم الاجتماع، در خصوص مناسبات مذهب و روابط بین‌الملل، می‌توان دو رویکرد غلبه یافته را باز شناخت. از سویی برخی از متفکرین همچون هارتزپولوس، پیتیتو و شیکمن هورد معتقد هستند که مذهب طی فرایند مدرنیته به حاشیه رفته است. با طرح مفهوم بازگشت از تبعید، این رویکرد بر این اعتقاد است که در پی حوادثی چون ظهور انقلاب اسلامی، حوادث تروریستی یازده سپتامبر، بحران بوسنی و کوزوو، افغانستان و سیاست‌های بوش و ... مذهب به روابط

درآمدی بر مناسبات مذهب و روابط بین‌الملل

بین‌الملل باز گشته است (Petito & Hatzopoulos, 2003; Shakman Hurd, 2005). اما برخی دیگر را این اعتقاد است که حتی با وجود تحولات اروپا (سکولاریسم و وستفالیای)، مذهب یکی از نیروهای اصلی روابط بین‌الملل باقی مانده، اما نقش آن مورد اهمال و کم توجهی قرار گرفته است (see: Fox, 1999). چه مذهب به حاشیه رفته باشد و چه نقش آن نادیده گرفته شده باشد، به طور اجتناب ناپذیری این رویداد تحت تأثیر وضعیت و تحولات قرون جدید و معاصر جهان قرار داشت.

فراز و فرود نقش مذهب در روابط بین‌الملل ارتباط تنگاتنگی با تحولات روی داده در اقصی نقاط جهان داشته است. بسیاری بالاخص سکولارها در غرب اعتقاد دارند که در فردای وستفالیای مذهب به حاشیه رفته و یا همانطور که آمده دیگر نقشی در حوزه اجتماعی ندارد؛ اما ادعای این نوشتار این است که عموماً این متفکران صرفاً تحولات اروپا را مورد توجه قرار داده‌اند و اگر این عده به تحولات خاورمیانه بیشتر عنایت می‌کردند مطمئناً از ایراد موارد یادشده اجتناب می‌نمودند. از این نظر مذهب همچنان یکی از عناصر شاکله دهنده به روابط بین‌الملل بوده، اما نقش آن طی تحولات گوناگون نادیده گرفته شده است. متناسباً ظهور تحولات دیگری در نظام بین‌الملل موجب برجسته شدن نقش مذهب و احتمالاً بیشتر متفکرین روابط بین‌الملل به نقش این متغیر شده است.

همانطور که ذکر شده به کاهش نقش مذهب در روابط بین‌الملل متأثر از تحولات نظام بین‌الملل بوده است. این تحولات هم در حوزه نظری و فلسفه اجتماع و هم در حوزه سیاسی قابل جستجو است. این همان چیزی بود که ریچارد فالک بر آن تأکید می‌نمود. وی دلیل آنچه به زعم وی نادیده گرفتن نقش دین در امور حکومتی بالاخص در غرب گردیده را باید در میراث عصر روشنگری اروپا و دلائل ویژه آن به‌عنوان تنها راهکار قابل اعتماد برای امور انسانی جستجو کرد (Falk, 2003: 186).

برخی قرارداد وستفالیای را باید نقطه عطفی در این زمینه به حساب می‌آورند. در پی قرارداد وستفالیای، که خود از دو قرارداد اسنابروک و مونستر تشکیل شده، ۴۰۰ شاهزاده نشین آلمانی توانستند حق اعلان جنگ و صلح را مستقل از امپراطوری مقدس روم به‌دست آورند و بدین شکل زمینه برای شکل‌گیری دولت-ملت به‌عنوان چارچوب هویت سکولار پدید آمد. این قرارداد بعدها به تأیید پادشاه فرانسه رسید و بدین شکل این مقطع آغاز عصری جدید در روابط بین‌الملل اروپا بوده که بر اساس آن کلیسا به‌عنوان سمبل شهر خدا و نیروی مادی و اقتداری

که مذهب را نمایندگی می‌کرد مستقیماً دخالت خود را در امور سیاسی از دست داد و آنرا به شاهزاده نشین‌ها و پادشاهان واگذار کرد. این امتیاز به سایر شاهان درون امپراطوری مقدس روم نیز اعطا گردید و بدین سان عصر جدیدی در حیات بشری آغاز شد.

جوهر وستفاليا به رسمیت شناختن موازنه مذهبی و سیاسی در درون امپراطوری مقدس روم و از این رو تأیید محدودیت در این امپراطوری بود. چرا که بر اساس این معاهده شاهزادگان آلمانی حق داشتند مستقل عمل کرده و مذاهب پروتستان (لوتری و کالوینی) و یا کاتولیک را آزادانه برگزینند (بکر و دنکاف، ۱۳۸۴: ۲۲۰). از این رو وستفاليا نقطه آغازین دوره مدرن اروپا و نظم مبتنی بر ملت-کشور محسوب می‌شود.

نوع رابطه‌ای که بین مرجعیت و اقتدار سیاسی و مذهبی پس از وستفاليا شکل گرفت متضمن این موارد است که اولاً دولت‌ها و کشورها تنها بازیگران مشروع در نظام بین‌الملل هستند؛ ثانیاً کشورها برای تغییر رابطه مذهب و سیاست در سایر کشورها تلاش نمی‌کنند؛ ثالثاً متولیان مذهب و سیاست کارکرد و نقش‌اندک و ناچیزی در سیاست داخلی ایفا می‌کنند و رابعاً کشورها در جهت پیگیری و تأمین منافع دین و مذهب تلاش و اقدامی نمی‌کنند (حیران‌نیا، ۱۳۹۲).

تقریباً همزمان با این تحولات بوده که موازنه قوا میان امپراطوری عثمانی به‌عنوان نماینده تمدن اسلام و امپراطوری مقدس روم به عنوان نماینده تمدن مسیحی وارد متحول شد، امری که در کیفیت مناسبات دین و سیاست بی تأثیر نبود. به این معنا که بعد از شکست عثمانی پشت دروازه‌های وین از قشون مسیحی (۱۶۸۳) نزاع‌های کلان مذهبی میان دو تمدن یاد شده نیز تخفیف یافت و همین موضوع نیز در کنار رفتن انگاره‌ها و نگرش‌های مذهبی در حوزه سیاست نقش تعیین کننده ای ایفا کرد (Fox & Sandler, 2004: 81).

به همراه مورد فوق کاهش وجهه مذهب نیز در کاهش اثرگذاری آن در حوزه‌های سیاسی اجتماعی بی تأثیر نبود. به عبارت دیگر عموماً پادشاهان و متفکرین سکولار در غرب این ایده به ظاهر پذیرتنی را ترویج می‌دادند که اگر مذهب به حاشیه نرود دگماتیسم و تحجر بر جامعه مسلط شده، حقوق طبیعی زایل گشته و مدارا و تسامح رنگ خواهد باخت. بازگشت مذهب نتیجه ای جز پایان‌اندیشه، آزادی و مدارا نیست و شرایطی را پدید خواهد آورد که دادگاه تفتیش عقاید مجدداً استقرار یابد. این‌ها همه آن تحمیلاتی بوده که کلیسا بر مسیحیون روا می‌داشت و لذا این ادعاها در ملت‌های از بند رسته از سلطه کلیسا طرفداران جدی یافت.

درآمدی بر مناسبات مذهب و روابط بین الملل

بدین سان زمینه قهری پر خروشی جهت ممانعت از بازگشت مذهب به حوزه‌های اجتماعی و روابط بین‌الملل پدید آمد.

به موازات کاهش نقش مذهب و کلیسا در غرب بر نقش پادشاهان افزوده می‌شد. گوی بازی میان آن‌ها صرفاً در چارچوب بازی با حاصل جمع صفر قابل ارزیابی بود. به همراه آن فلسفه مذهبی نیز جای خود را به سکولاریسم داد. این فلسفه مادی به قدری تقویت گردید که از دیدگاه شیکمن هورد به گفتمان غلبه یافته در غرب بدل شده است. بطوری که دانش در خصوص مذهب و رابطه آن با سیاست نیز در چارچوب مفروضه‌های سکولار انجام شده است (Shakman Hurd, 2004: 236). کزانوآ نیز معتقد است که تئوری سکولاریسم تنها تئوری است که قادر است به عنوان تنها وضعیت پارادایمیک در علوم اجتماعی مدرن حضور داشته باشد (Casanova, 1994: 17).

سکولاریسم در روابط بین‌الملل به معنی عدم نقش آفرینی دین به عنوان عامل تعیین کننده در امور خارجی و بین‌الملل دولت‌ها است. سکولار شدن روابط بین‌الملل عبارتست از پیگیری اهداف و مقاصد غیر مذهبی چون قدرت، امنیت، ثروت، صلح، ثبات و توسعه اقتصادی بدون توجه به انگیزه‌های مذهبی و عدم تلاش برای ترویج مذهب (حیران‌نیا، ۱۳۹۲).

در فرا روایت سکولاریسم انسان جای خدا و عقل (نقاد خود بنیاد) جای عقل منبعث از دین و متأثر از ارزشهای مذهبی را گرفته است. عقل در نگره دینی در چارچوب ارزش‌های برخاسته از شریعه محلی از اعراب می‌یافت، اما عقل مدرن قائم به ذات بود و به ارزش‌های مذهبی احساس وفاداری نمی‌کرد. در چنین فضایی هرچه دامنه دین محدودتر می‌شد دامنه عقل و علم (سکولاریسم) وسعت می‌یافت. به همان سان ناسیونالیسم به عنوان مبنای هویت سکولار جایگاه هویت مذهبی را گرفت تا انسان مدرن در قالبی دیگر تعریف شود. شیکمن هورد به جمله ای از یورگنسمیر^۱ اشاره می‌کند که گفته است: ناسیونالیسم سکولار نه تنها امری عادی تلقی می‌شود، بلکه این مقوله عالمگیر، کاربردی و به لحاظ اخلاقی مثبت و توجیه شده قلمداد گردید. این ویژگی در علم جدید مدرن و در روابط بین‌الملل ثابت تلقی می‌شود (Shakman Hurd, 2004: 236).

1- Juergensmeyer

شاید بتوان انعقاد قرارداد وستفاليا را از پیامدهای دگرگونی در وجهه اجتماعی دین دانست. بطوریکه طی فرایند دین پیرایی، دین از مقوله ای قدسی به عنصری امنیتی تغییر وجهه داد. این امر البته اجتناب ناپذیر بود، چراکه تقریباً همه متفکران و سیاستمداران سکولار در خصوص نقش مذهب در شکل دهی اختناق مذهبی- سیاسی طی قرون وسطی آگاه (و در همان حال) حساس شده بودند. از این رو بود که ابتکارات فلسفی آنها اساساً در تضاد با آنچه به عنوان آموزه‌ها و رویه‌های عصر سلطه مذهب/ کلیسا ارائه شده بود. بطور مثال بجای اقتدار دینی اقتدار سکولار غیر مذهبی، بجای سعادت اخروی سعادت دنیوی، بجای تفتیش عقاید آزادی عقیده، بجای اجبار مذهبی آزادی مذهبی و ... را می‌توان برشمرد.

بدین شکل جایگاه دین افت کرد، بطوری که از منظر عمده اروپائیان از ایدئولوژی مسلط به عنصری تهدیدزا بدل گردید. هنوز هم زیادند متفکرینی که دین را به‌عنوان تهدیدکننده دستاوردهای خرد روشنگر امری مذموم و منفی قلمداد می‌کنند (ابراهیمی، ۱۳۸۹: ۳۵۰). حاکمیت چنین نگرشی در نهایت امر دین را به موضوعی امنیتی تبدیل کرده و به نوعی در اروپا در حاشیه نگه داشت.

علاوه بر تحولات سیاسی- اجتماعی و فلسفی یاد شده، گویی کانت نیز در دور شدن مذهب از اجتماع بی تاثیر نبود. شیکمن هورد در پاسخ به سؤال علل به حاشیه رفتن دین به تأثیرگذاری فکری وی متوسل شد. شیکمن هورد مدعی بود که کانت جهت مقابله با فرقه گرایی مذهبی در غرب بحث دین عقلانی را مطرح کرد که بر اساس آن اخلاق عمومی از مذهب کنده شده و به عقل سپرده شد. از دیدگاه شیکمن هورد ایده نظم عقلانی و منطقی رفته رفته جایگزین دین شده و طی این فرایند مذهب را به حاشیه برده است (Shakman Hurd, 2011: 70).

گفتار دوم: علل بی توجهی محققان روابط بین‌الملل به مذهب

من حیث المجموع چندین دلیل در خصوص بی‌توجهی متفکران روابط بین‌الملل به مقوله دین عرضه شده است که عموماً به تحولات فلسفی، تحولات سیاسی حوزه اروپا و تحول در رشته روابط بین‌الملل عنایت دارد. البته شرح برخی از موارد در فوق آمده، اما با این حال هر سه مورد یادشده به تئوری مدرنیزاسیون مرتبط است.

مدرنیزاسیون رویکرد نظری غلبه یافته در اروپای عصر جدید بود. از دیدگاه هستی‌شناختی مدرنیزاسیون جهان را در مادیات خلاصه می‌کرد و علم را صرفاً مأمور شناخت همین امور مادی

درآمدی بر مناسبات مذهب و روابط بین‌الملل

نمود. مدرنیزاسیون مدعی بود که امور متافیزیکی خارج از دسترس ذهن انسان است و لذا از موضوع کنکاش نظری دور می‌ماند. از منظر معرفت‌شناختی مدرنیزاسیون خرد ابزاری و تجربه را در حصول شناخت کافی دانسته و سایر منابع شناخت همچون وحی و تفسیر و تأویل و ... را مردود می‌خواند. بدین سان رفتارگرایی که برجسته‌ترین روش برای شناخت عالم هستی شد، اگرچه تعمیم آن نارساییهایی را ایجاد کرد (سجادی و امیدی، ۱۳۹۰: ۳۳) که مهمترین آن حذف واقعیات مجازی در حوزه مطالعات اجتماعی بود.

متأثر از رویکرد پیش گفته، در عصر روشنگری نوعی منطق قیاسی بر حوزه‌های علم الاجتماع غلبه کرده است که بر اساس آن متغیرهای اصلی هر حوزه علمی باید قابلیت سنجش پذیری داشت. این را باید میراث نسبتاً پایدار دکارت به علوم اجتماعی دانست که تلاش داشت تا سازوکارهای روشی علوم طبیعی را به علوم اجتماعی و انسانی توسعه دهد. این دیدگاه توسط متفکران هم عصر و بعد از او مورد حمایت قرار گرفت. حتی دیده می‌شود که متفکران رئالیست همچون هابز هم بر نوعی قیاس‌پذیری متغیرهای اصلی دانش سیاسی و روابط بین‌الملل تأکید داشتند.

از این رو نادیده گرفتن نقش مذهب از سوی محققان روابط بین‌الملل ارتباط تنگاتنگی با روش پژوهشی محققان عصر جدید و معاصر داشت. هانطور که آمده در پی تحولات علمی در اروپا مشی سکولار غلبه پیدا کرد و بدین سان روش‌های علمی نیز از آن استخراج گردید. روش‌شناسی مسلط در این دوره روش رئالیسم بود.

واژه رئالیسم در لغت به معنای اصالت واقعیت است و رئالیسم یعنی اصالت واقعیت خارجی. این مکتب به وجود جهان مستقل از ذهن و ادراک انسان قائل است و وظیفه محقق را شناخت این جهان می‌داند. رئالیسم نوعاً متضمن مفهوم صدق و یا حقیقت است. هدف علم از منظر رئالیسم روش شناختی، توصیف صادقانه چگونگی واقعیت جهان است. رئالیسم روش شناختی، علی‌رغم اختلاف دیدگاهی که بعضاً در میان طرفداران آن دیده می‌شود، به جهان مستقل از ذهن باور دارد و معتقد است که معرفت‌نظری ما نسبت به آن استقلال دارد (قائم‌نیا، ۱۳۸۲: ۳۰)، (قائم‌نیا، ۱۳۸۶: ۵۰) و (Devitt, 1984: 22). بازخورد اجتناب‌ناپذیر حاکمیت این روش در حوزه علوم اجتماعی تأکید بر عوامل مادی (قابل اندازه‌گیری) است. بدین معنا که پژوهشگر خود را در چارچوبه‌ای گرفتار می‌داند که باید برای اثبات ادعاهای خود بر عوامل عینی/مادی اتکاء می‌نمود. به همین دلیل است که نظریه پردازان رئالیست روابط بین‌الملل در جهت

سنجش میزان قدرت ملی واحدهای سیاسی بیش از هر چیز بر میزان جمعیت قابل بسیج، هزینه‌های نظامی، جغرافیا، دسترسی به نقاط راهبردی و ... نظر دارند تا عوامل ذهنی نظیر اعتقادات، ارزش‌ها، هنجارهای مذهبی و ...

از سوی دیگر برخی از متفکران روابط بین‌الملل نیز از تئوری‌ها و اربابان علم جامعه‌شناسی تأثیر پذیرفته بودند. عموماً جامعه‌شناسان این طور تصور می‌کردند که دین امری پسینی است و جامعه در گذر اجتناب ناپذیر خود از سنت به مدرنیسم از آن رها خواهد شد (Tomas, 2005: 60-62). دیدگاه عمده جامعه‌شناسان نظیر دورکهایم، وبر، مارکس و ... با وجود همه تفاوت‌هایشان در این نکته به هم پیوند می‌خورد که دین (سنت) در دنیای مدرن به صورت امری حاشیه‌ای در می‌آید و فرایند دنیوی شدن امری گریز ناپذیر است (گیدنز، ۱۳۸۴: ۵۰). به نظر جامعه‌شناسان جامعه مدرن جامعه‌ای بود محصول کاپیتالیسم و صنعتی شدن که در اروپای غربی ظاهر شده، در آمریکای شمالی نیز گسترش یافته و همچنان در سایر نقاط جهان در حال گسترش است (Tomas, 2005: 50). این رویکرد جامعه‌شناسان به متفکرینی که از منظر جامعه‌شناختی به روابط بین‌الملل می‌نگرند منتقل شد. مخصوصاً آثار آنرا در متفکران لیبرال روابط بین‌الملل می‌توان یافت.

اما علاوه بر روش شناسی رئالیسم، سلطه طولانی نظریه رئالیسم بر دانش روابط بین‌الملل نیز در نادیده انگاشتن نقش مذهب اثرگذار بود. جک اسنایدر معتقد است که یکی از مهمترین دلیل نادیده گرفته شدن مذهب از سوی محققان روابط بین‌الملل به حاکمیت جریان اصلی (رئالیسم) بر عمده محققان این رشته باز می‌گشت. رئالیسم بر حوزه تئوری‌های روابط بین‌الملل سلطه‌ای هژمونیک داشت. از آنجا که محققان رئالیست ورود دین و موضوعات مرتبط با آنرا در چارچوب مفاهیم خود سخت و دشوار می‌یافتند از چنین امری اجتناب می‌کردند (به نقل از حیران نیا، ۱۳۹۲). این خود ریشه در همان متد قیاسی داشت که پیشتر شرح آن رفته است (Fox & Sandler, 2004: 14-32).

علاوه بر آن ظاهراً تحولات استراتژیک در قرن بیستم نیز در نادیده گرفتن نقش مذهب نزد متفکران روابط بین‌الملل بی تأثیر نبود. افول مذهب اساساً ایده‌ای غربی است و روابط بین‌الملل نیز یک علم غربی (به‌طور عام) و آمریکایی (به‌طور خاص) است. تئوری‌هایی که محققان، پژوهشگران و طالبان علم روابط بین‌الملل می‌خوانند تئوری‌های روابط بین‌الملل آمریکایی است که در چارچوب و قالب امنیت ملی نمودار شده و یا متحول گردید، فرایندی که طی جنگ سرد

درآمدی بر مناسبات مذهب و روابط بین الملل

پدید آمد. جنگ سرد رقابتی بود میان دو ابرقدرت و اقمار آنها با دو ایدئولوژی متفاوت سکولار (Fox & Sandler, 2004: 19).

نه تنها تئوری رئالیسم بلکه حتی مذهب در سایر تئوری‌ها روابط بین‌الملل نیز جایگاهی نیافته است. همانطور که پیشتر نیز آمده، اندیشمندان لیبرال به این دلیل نقش دین را کم اهمیت تلقی می‌کردند که اساساً آنچه که مورد نظر آنها بود مدرنیزاسیون و توسعه لیبرال بوده است. بر اساس مدرنیزاسیون (یا آنچه نظریه توسعه تاریخی نوسازی خوانده می‌شود) نوسازی فرایندی طولی است که در این فرایند تمام اجزاء و عوامل لیبرال مثل سرمایه داری، سکولاریسم، دموکراسی و... در کنار هم توسعه می‌یابند. بر این اساس دین از موضوع مدرن شدن و دموکراتیک شدن جوامع حذف می‌شود و از قلم می‌افتد. نظریه پردازان لیبرال در روابط بین‌الملل نیز، به همین سان، چندان وقعی به نقش دین نمی‌دادند. نظریه‌های چون صلح دموکراتیک و نهادگرایی لیبرال اگرچه نقش مستقلی برای ارزش‌ها و هنجارها در روابط بین‌الملل قائل بوده‌اند، ولی انحصاراً به ارزش‌ها و هنجارهای لیبرال به عنوان عاملی ثبات بخش تأکید می‌ورزند. مکتب انگلیسی هم که حد واسط لیبرالیسم و رئالیسم است و نوعاً برای جمع و انطباق اصول و مفروضه‌های این دو تئوری تلاش می‌کند نیز در تبیین نقش دین و ارزش‌های مشترک دینی با چالش مواجه است. چراکه این نظریه برای ارزش‌ها و هنجارهای مشترک جهانی که ماهیتی لیبرال و سکولار دارند تأکید دارد. نظریه مارکسیستی نیز با تأکید بر متغیرهای مادی و غیر دینی (ابزارهای تولید و رابطه تولید) به عنوان نیروی پیش برنده نه تنها دولت‌ها که همه ادوار تاریخی قادر به تبیین جایگاه دین در روابط بین‌الملل نیست (حیران‌نیا، ۱۳۹۲؛ نوروزی، ۱۳۹۰). مارکس و همراهان او اساساً نظر مثبتی در خصوص مذهب نداشتند، چراکه آنها مظهر از خود بیگانگی انسان و به نوعی افیون توده‌ها می‌انگاشتند.

اگر کتاب نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل، اثر الکساندر ونت، را به مثابه انجیل سازه‌انگاران تلقی کنیم^۱ در خواهیم یافت که تأکید وی بیشتر بر اجتماعی بودن واقعیت، ساختار و نظم آن است. از دیدگاه وی آناارشی وضعیتی ساخته دولت‌ها است. از این رو سازه‌انگاری به رغم تأکید بر نقش مستقل ایده‌ها، انگاره‌های فرهنگی، دین را عامل منازعه در روابط بین‌الملل تلقی می‌کند. کوبالکووا که خود از سردمداران سازه‌انگاری است معترف است که امکان تبیین

۱- به‌طور کلی سازه‌انگاران به سه دسته سیستمی (ونت)، داخلی (کنترنشتاین) و کل‌گرا (روگی و کراتوچویل) تقسیم می‌شوند.

رابطه متقابل دین و روابط بین‌الملل در نظریه‌های جریان اصلی و حتی سازه انگاری وجود ندارد (حیران‌نیا، ۱۳۹۲). البته سازه انگاری اونوف به واسطه تأکید بر چگونگی تأثیرگذاری قواعد بر ابعاد غیر زبانی حیات بشر دارد تا حدودی قادر به تبیین جایگاه دین در روابط بین‌الملل است. این نوع سازه انگاری کلمات، کنش‌های کلامی و قواعد را به‌عنوان عناصر عمده تعامل بشر و نگرشها و دیدگاه‌های او نسبت به جهان تعریف می‌کند.

مذهب در سایر تئوری‌های روابط بین‌الملل همچون فمینیسم، فرااستعمارگرایی، تئوری انتقادی، پسا تجدد گرایی نیز جایگاهی ندارد. فاکس معتقد است که طی دهه ۸۰ و ۹۰ قرن گذشته هیچ مدرکی وجود ندارد که از خیزش مذهب در روابط بین‌الملل حکایت کند. به عبارتی اهمال به نقش مذهب در حوزه‌های علوم اجتماعی بیش از هر چیز در روابط بین‌الملل دیده می‌شود. برخلاف علوم سیاسی و جامعه‌شناسی که تئوری‌هایی را برای کنار رفتن نقش مذهب داشته‌اند، در حوزه علم روابط بین‌الملل چنین تئوری وجود نداشت و لذا بی‌ارتباط بودن این رشته با مذهب به طور کاملاً ساده‌ای مسلم فرض شده بود (Fox & Sandler, 2004: 23). فیلیپوت اقدام به بررسی ۱۶۰۰ مقاله به چاپ رسیده طی سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۹ کرد و دریافت که طی این مدت تنها ۶ مقاله با موضوع مذهب مرتبط بود (Philpott, 2002). این خود گواهی است مبرهن از بی‌توجهی محققان این رشته به نقش مذهب در روابط بین‌الملل. اما حوادثی که بعد از فروپاشی شوروی روی داده محققان روابط بین‌الملل را به پتانسیل‌های مذهب آگاه نموده است. شاید تلاش پتیتو وهاتزاپولوس در ویرایش کتاب مذهب در روابط بین‌الملل از اقدامات شناخته شده در این زمینه باشد. این دو در این کتاب این ایده را پروراندند که رهیافت‌های فکری در روابط بین‌الملل نسبت به ظهور دین در عرصه بین‌المللی حرف چندانی ندارند، در حالیکه خیزش مذهب بررسی بیشتر این مقوله را گریز ناپذیر ساخته است (Petito & Hatzapoulos, 2003). اسکات توماس حتی پا را از این هم فراتر می‌گذارد و می‌گوید که کشورها باید سیاست مذهبی خاصی را طراحی و اجرا کنند. از دید وی به حاشیه رفتن نقش مذهب در سیاست خارجی آمریکا قابل نقد است و از آن نه تنها به‌عنوان نقطه کور نظریه‌های روابط بین‌الملل، بلکه حتی به‌عنوان نقطه کور راهبرد امنیت ملی آمریکا یاد می‌کند (Thomas, 2005: 149-150).

درآمدی بر مناسبات مذهب و روابط بین‌الملل

گفتار سوم: علل بازگشت مذهب

وقوع تحولات عدیده پژوهشگران روابط بین‌الملل را به نقش دین آگاه نموده است. شاید مهمترین دلیل آن به بازیگرانی باز می‌گشت که اقدامات امنیتی قابل ملاحظه‌ای را با رویکرد ایدئولوژیک مذهبی شکل داده‌اند. مواردی چون تروریسم بنیادگرا در اقصی نقاط جهان اسلام، آبشخور مذهبی مقاومت سیک‌ها در سیلان، شکل‌گیری دولت‌های اسلامی چون طالبان در افغانستان، تأثیرپذیری سیاست‌های بوش از مذهب، نقش آفرینی سازمان‌هایی چون سازمان کنفرانس اسلامی و ... را می‌توان در این زمینه مؤثر دانست.

شوریه با بهره‌گیری از یک رویکرد سازه‌انگارانه، معتقد است که این امر میان‌اندیشمندان پذیرفته شده است که مذهب در قالب فلسفه و جهان‌نگرش یک فرد در رفتار او تأثیر دارد و به ویژگی‌ها و چشمداشت‌های وی شکل می‌دهد و فرهنگ او را می‌سازد و اینکه چگونه به جهان بنگرد. به همین شکل هنجارهای فردی و گرایش‌ها و رفتارهای فردی عموماً از هنجارهای مذهبی مشتق می‌شوند. به‌طور مثال ملی‌گراهای قومی و قبایل وقتی حساسیت‌های مذهبی به میان می‌آید، مورد پشتیبانی مردم واقع می‌شوند. مذهب همچنین در امور کنونی روابط بین‌الملل صراحتاً دیده می‌شود. آنچه در بوسنی روی داده حتی بر افکار عمومی مردم سودان و افغانستان نیز تأثیرگذار است (Shuryie, 2011: 12).

علاوه بر مورد فوق دلائل عمده دیگری نیز برای بازگشت نقش مذهب به روابط بین‌الملل بر شمرده شد. اولین دلیل به همان فرایند مدرنیزاسیون باز می‌گشت. این طور فرض می‌شد که همانطور که مردم مدرن می‌شوند، در «فرهنگ صنعتی» اجتماعی می‌شوند، در جامعه شهری وارد می‌شوند که در آن تقدیر انسانها به دست خودشان است؛ از این رو جایگاه مذهب رو به تحلیل خواهد رفت. در سال ۱۹۶۸ دانیل برگر، جامعه‌شناس بزرگ دین، گفته است که ایمان در جوامعی که رو به کوچک شدن کرده و یا گرایش‌ها عمومی مذهبی به انزوا کشیده شده با یکدیگر در قالب فرق کوچک جمع شده تا در برابر فرهنگ سکولار مقاومت نمایند. برگر در ادامه مدعی شده که در جوامع پیشرفته صنعتی بیش از ۶۰ درصد مردم مدعی هستند که مذهب برای آن‌ها همچنان اهمیت دارد (Duffy Tuft, Philpott, etc, 2012).

علاوه بر آن دموکراتیک شدن جوامع نیز در بازگشت مذهب بی تأثیر نبوده است. این فرایند اگرچه در اروپا در پی انقلاب‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ شروع شد اما طی زمان تکوین یافت. توسعه نظام‌های دموکراتیک در اوایل دهه ۷۰ جانی دوباره یافت و پس از آن نیز شتاب گرفت

(هانتینگتون، ۱۳۷۳). بر خلاف رژیم‌های اقتدارگرا که عموماً تلاش می‌کردند تا بازیگران مذهبی را سرکوب کنند و یا مطیع خود سازند، حکومت‌های دموکراتیک نوعاً به بازیگران مذهبی اجازه ورود به عرصه سیاست را می‌دادند. در ۴۸ کشور از ۷۸ کشوری که در سال‌های ۱۹۷۲ تا ۲۰۰۹ فرایند دموکراتیک شدن را طی کردند مذهب‌یون صدای مخالفان حکومت‌های سرکوبگر بوده‌اند. حتی در جوامعی که بازیگران مذهبی نقش بسیار کمی در اینگونه حرکت‌ها داشته‌اند بعد از استقرار دموکراسی نقش خود را ارتقاء دادند. به طور مثال در خیزش عربی/بیداری اسلامی نیز اگرچه بازیگران همگی اسلامگرا نبودند اما اسلام تأثیر بارزی بر گرایش‌های سیاسی آن‌ها داشت (Duffy Tuft, Philpott, etc, 2012).

علامه بر موارد یاد شده، دافی تافتز، فیلیپوت و ساموئل شاه معتقدند که جهانی شدن نیز در بازگشت مذهب به روابط بین‌الملل نقش مهمی ایفا کرد. از نظر آنها در عصر کنونی افراد و عقاید به سراسر جهان مسافرت می‌کنند و لذا آن‌ها با سرعت بیشتر و در حجم گسترده‌تر جابجا می‌شوند. همانند بازیگران فراملی، بازیگران مذهبی نیز خصوصاً از تکنولوژی‌های جدید بهره می‌برند، ابزارهایی چون اینترنت و یا گنجاندن متن در توئیتر (Duffy Tuft, Philpott, etc, 2012).

یکی دیگر از عوامل بازگشت مذهب به روابط بین‌الملل به تأثیرات بحران‌های محلی باز می‌گشت. اگرچه در سطح بین‌المللی جنگ‌های محدودی در گرفت که از گرایش‌های متمایز مذهبی ناشی شده، اما در سطح محلی کمتر معضلی امنیتی روی داد که ناشی از گرایش‌های مذهبی و دینی نبوده باشد. از جمله در فضای پس از جنگ سرد می‌توان به بحران بالکان (بوسنی، کوزوو)، اشاره کرد. مطالعات فاکس و سندلر نشان داده که مداخلات بشر دوستانه بیشتر در پی منازعات مذهبی شکل گرفته و چهار مورد از پنج مورد مداخله به واسطه برخورد‌های مذهبی ایجاد شد (Fox & Sandler, 2004: 63-70).

علی‌رغم مطالعات این دو، این نوشتار مدعی است که مذهب حتی پیش از آن نیز آثار خود را در فرایندهای امنیتی نظام بین‌الملل گذارده و لذا این گونه مداخلات صرفاً مواردی در فضای پس از جنگ سرد نبوده‌اند. دولت‌های مشارکت‌کننده در قرارداد وستفاليا، کنگره وین و ... خود را به حفظ حقوق اقلیت‌های مذهبی متعهد نشان دادند. اروپائیان که به واقع مبدع ناسیونالیسم (سکولار) هستند ضرورت حمایت از اتباع مسیحی را در کشورهای غیر مسیحی درک کرده بودند. این امر اگرچه برای آن‌ها دستاویزی برای اعمال نفوذ در سایر کشورهای فراهم می‌کرد،

درآمدی بر مناسبات مذهب و روابط بین‌الملل

اما به طور کاملاً بارزی مشروعیت داخلی آن‌ها را بالا می‌برد. بر همین اساس بود که اولین مداخله بشر دوستانه در سال ۱۸۲۱ علیه عثمانی و در جهت حمایت از اتباع مسیحی آن شکل گرفت (تراز، ۱۳۹۱) و (Stowell, 1921: 126-127). از این رو مذهب در سیاست خارجی کشورها تأثیرگذار بوده اما نقش آن نادیده انگاشته می‌شد.

اما توماس فرایند بازگشت دین را از منظر روانشناختی مورد بررسی قرار داده است. از دیدگاه وی این فرایند پاسخی به عقده‌های سرکوب شده ایست که در برخی از جوامع به وجود آمده است. بطوریکه در نهایت امر خود را در قالب بنیادگرایی دینی نمایان ساخته است (Thomas, 2005: 47-48). این گونه تحلیل پیشتر در خصوص چرایی روی آوردن ملت‌ها به نازیسم و فاشیسم مطرح شده بود. به هر حال به نظر جهان اسلام بیشترین قابلیت را برای سنجش صحت این ادعا دارد. چراکه عموماً تجربه حکومت‌های اقتدارگرا خاندانی و یا کودتایی که در مجموعه جهان اسلام، از مغرب تا پاکستان قدرت را به دست گرفته‌اند، چیزی جز حقارت و سرکوب خواسته‌های مردم نبود.

در خصوص فرایندهای نقش‌آفرینی مذهب در خاورمیانه می‌توان دهه ۷۰ قرن گذشته را به مثابه یک نقطه عطف دانست. عموماً طی ورود به فضای پست کلونیالیسم ایده‌هایی چون سوسیالیسم، سکولاریسم و نظایر آن مطرح شدند. اما در کوتاه زمانی شکست خوردند و لذا عصر جدید با حضور ایدئولوژیک اسلام سیاسی - اجتماعی آغاز شد. این نقطه عطف همان پیروزی انقلاب اسلامی و حمله شوروی به افغانستان بود که در پی آن آمریکا و عربستان سعودی از بن لادن حمایت کردند تا در برابر ارتش سرخ دست به عملیات نظامی بزنند. در ادامه استقرار شریعت اسلام در حقوق جزای پاکستان، اشغال مسجد بزرگ (خانه خدا) بدست معترضین اسلامگرا (قضیه جهیمان سیف العطیبه) و قرارداد صلح کمپ دیوید، موردی که اگرچه مورد استقبال غرب قرار گرفت، اما این اقدام تکروانه مصر سادات از سوی کشورهای عربی محکوم شد، عوامل ایجابی در بازگشت مذهب به روابط بین‌الملل خاورمیانه بوده‌اند (Berger, 2010: 1).

احتمالاً سیاست بوش پدر در آنچه نظم نوین جهانی خوانده می‌شد در تقویت جایگاه مذهب و بازیگران مذهبی تأثیرات بارزی داشت. بوش مدعی بود در نظم نوین جهانی حقوق بین‌الملل جایگاه رفیعی خواهد یافت و نهادهایی چون سازمان ملل و اتحادیه اروپایی نیز تقویت می‌شوند.

اما خود وی نیز به صراحت از قرن جدید آمریکایی^۱ دم زد. در واقع بوش به استقرار و هژمونیک شدن نظم بود که در آن جایگاه آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت فائده تقویت و تثبیت می‌شد و چنین جایگاهی توسط نهادهای بین‌المللی و ارزشهای حاکم بر نظام (لیبرال دموکراسی آمریکایی) پشتیبانی می‌شد. این چنین شرایطی به همه بازیگران بین‌المللی دیکته می‌گردید. نمونه‌هایی چون بحران اشغال کویت توسط عراق، بحران‌هاییتی و سومالی در اوایل دهه نود فرصتی برای اجرای این ابتکارات بود. این گرایش به طور آشکاری مورد واکنش سایر بازیگران، از جمله بازیگران مذهبی قرار گرفت. مخصوصاً در خاورمیانه این گرایش شدیدتر بود چراکه بیش از هر جای دیگر تبعات ناشی از آنچه نظم نوین جهانی بوش خوانده می‌شد را در قالب حمله به عراق تحمل کرد. از دیدگاه بسیاری از مسلمانان حمله یک کشور غیر اسلامی به عراق پذیرفتنی نبود (Haynes, 2009: 44-45). اتفاقاً این اقدامات زمینه رشد آنچه که بنیادگرایی اسلامی خوانده می‌شود فراهم آورد.

۱- امواج بازگشت مذهب

با وجود چندین دهه محاق، اما مذهب بار دیگر خود را به عنوان یکی از مؤلفه‌هایی که نقش آن به خوبی ادراک نگردید نمایان نموده است. بازگشت مذهب به روابط بین‌الملل بیش از هر جا در خاورمیانه روی داد و گویی گروه‌های دین‌گرا در این منطقه فعالیت‌های دامنه‌دارتری داشتند تا در سایر نقاط و تمدن‌ها. با کمی اغماض می‌توان چهار موج را در نظر گرفت که در بازگشت مذهب قابل شناسایی است. موج اول تأثیر مذهب را می‌توان در خیزش‌های ضد استعماری (از الجزایر تا اندونزی) مشاهده کرد. یک بررسی ساده در خصوص این جنبش‌ها نشان می‌دهد که گرایش‌های ملی‌گرایانه در دهه‌های ۲۰ و ۳۰ قرن گذشته با گرایش‌های مذهبی عجین شده بود و از آن جان می‌گرفت. دومین دوره تجلی مذهب به کشمکش‌های طولانی مدت اسرائیل - جهان اسلام باز می‌گشت که عموماً در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ به اوج رسیده و البته با فراز و فرودهایی تا کنون ادامه داشته است. ظهور انقلاب اسلامی نیز در همین دوره روی داد. در چنین شرایطی جریان‌های اسلام‌گرا دریافتند که نه تنها ارزش‌ها و حضور آن‌ها در حوزه اجتماعی از سوی قدرت‌های بیگانه پذیرفته می‌شود، بلکه دولت‌های اقتدارگرای جهان اسلام

1- New American Century

درآمدی بر مناسبات مذهب و روابط بین الملل

نیز نسبت به آن‌ها احساس تهدید کرده و لذا علیه آن‌ها موانعی ایجاد نمودند. نمونه بارز آن سرنوشتی بوده که جنبش اخوان المسلمین در کشورهای عربی تجربه کرد. لذا این جنبش‌ها در برابر حکومت‌های اقتدارگرا موضع گرفتند؛ امری که به چالش سکولاریسم و مذهب دامن زد. دوره سوم همزمان با فروپاشی شوروی آغاز شد؛ همانطور که هانتینگتون گفته، زمانی که، نزاع راهبردی و ایدئولوژیک دو بلوک جای خود را به نزاع‌های فرهنگی - تمدنی با شاخص مذهب و دین داد. در این دوره به قدرت رسیدن اسلامگراها در افغانستان و سودان در نیمه دهه ۹۰ و رشد احزاب اسلامگرا در سایر کشورهای مسلمان را شاهد بوده ایم؛ اگرچه این گروه‌ها در آن مقطع سرکوب شده‌اند. نمونه بارز آن جبهه نجات ملی در الجزایر و حزب رفاه در ترکیه بوده است. همچنین نزاع در بالکان، چین، کشمیر و ... از وقایعی بودند که گروه‌های اسلامگرا طی این ادوار در آن نقش داشتند.

موج چهارم بازگشت مذهب به روابط بین‌الملل از سال ۲۰۰۱ آغاز شده و تا کنون ادامه داشته است. به واقع این موج با حمله تروریستی به سازمان تجارت جهانی و ساختمان پنتاگون آغاز شده و با حمله آمریکا به افغانستان (۲۰۰۱) و عراق (۲۰۰۳) ادامه پیدا کرد. طی همین ادوار سازمان‌های تروریستی اسلامگرا حملاتی را در اقصی نقاط جهان علیه منافع غرب شکل دادند. از جمله حمله به سفارت آمریکا در کنیا، بمب گذاری در لندن و مادرید در سال ۲۰۰۴ و ... را می‌توان بر شمرد. فرایندهایی چون اسلام‌هراسی نیز در همین ایام شروع شده و شتاب گرفت که البته باید آنرا واکنشی به تهدیداتی بود که گروه‌های اسلامگرا علیه منافع غرب پدید آوردند، اگرچه خود غرب هم در ظهور آن بی‌تأثیر نبود. این دوره با رشد گروه‌های بنیادگرا و تکفیری همراه بوده است. در حال حاضر گروه دولت اسلامی عراق و شام (داعش) در حال رشد در کشورهایی است که دولت‌های آنها چندان کنترلی بر مناطق خود ندارند.

۲- مشی بازیگران مذهبی به روابط بین‌الملل

منظور از گروه‌های مذهبی گروه‌ها هستند که ایدئولوژی آنها مذهب است. این بازیگران طیف گوناگونی از دولت‌ها (ج.ا.ایران، سودان، عربستان)، سازمان‌های دولتی بین‌المللی (سازمان کنفران اسلامی)، گروه‌های مذهبی فراملی (القاعده، کلیسای کاتولیک، پروتستانهای اونجلیک)، احزاب و گروه‌های سیاسی را شامل می‌شود.

این نوشتار در صدد نیست که همه کنشگران مذهبی را معرفی کرده و مشی آن‌ها را نسبت به نظام بین‌الملل بررسی نماید، که این خود پژوهشی مستقل را طلب می‌کند، بلکه هدف آن دسته بندی خط مشی‌های این کنشگران است. با این حال علی‌اغم اینکه در بدو امر ممکن است اینگونه به نظر آید که بازیگران مذهبی مشی بنیادگرایانه و تجدیدنظر طلبانه ای نسبت به نظام بین‌الملل دارند، اما بررسی مواضع و رفتارهای این بازیگران نشان داده که رویکردهای آن‌ها نسبت به نظام بین‌الملل متنوع است. بطوریکه از حفظ وضع موجود تا بنیادگرایی را شامل می‌شود.

نظام بین‌المللی موجود با قرارداد وستفاليا استقرار یافته که در آن دولت‌ها به مثابه مهمترین کنشگران نظام شناخته می‌شوند. با این حال در کنار دولت‌ها سازمان‌های دولتی، سازمان غیر دولتی فراملی و فروملی و ... نیز حضور دارند. این کنشگران از ارزش‌های مسلط نظام حمایت می‌کنند که مهمترین نمود آن حقوق بین‌الملل است. ترکیب این ساختارها و فرایندها که شامل بازیگران، قواعد، سازوکارها است روی هم رفته در راستای مدیریت وابستگی متقابل دولتی و غیر دولتی کنشگران بکار می‌رود (Fox & Sandler, 2004). مواضع بازیگان مذهبی نسبت به این دو یکسان نیست، بلکه می‌توان آن‌ها را در دو مقوله حافظ وضع موجود^۱ و تجدید نظر طلبی(بنیادگرایی)^۲ دسته بندی کرد.

دولت‌های اسلامی مواضع گوناگونی در قبال نظم بین‌المللی دارند. دولت‌های چون عربستان، ترکیه، مصر و ... از مشی حفظ وضع موجود پیروی می‌کنند، اما ج.ا.ایران بیشتر متمایل به تغییر نظم است و لذا ساختار بازیگران و ارزش‌های مسلط بر نظام را برنمی‌تابد. رودلف و پیسکاتوری با بررسی رفتارهای برخی سازمان‌های بنیادگرای اسلامی به این جمع بندی رسیده‌اند که: برخی سازمان‌ها نظیر القاعده و سازمان‌هایی که به آن پیوستند نظیر طالبان در افغانستان، دولت اسلامی عراق و شام در عراق و سوریه، جبهه النصره در سوریه؛ گروه توحید و جهاد در شمال الجزایر و تونس و ...، و همچنین لشکر طیبه در پاکستان و ... خواهان انشعاباتی در نظام بین‌الملل هستند. این گروه‌ها به طور صریح هنجارهای بنیادین، قواعد، نهادها کلیدی نظام بین‌الملل همچون سازمان ملل را رد کرده و در جستجوی تخریب و سرنگونی آن هستند.

1- Status Qua Policy

2- Revisionism/Fundamentalism

درآمدی بر مناسبات مذهب و روابط بین الملل

آن‌ها همچنین به مسلمانان جهان توصیه می‌کنند که حاکمیت‌های خود را سرنگون سازند (Rudolph & Piscatori, 1997: 12).

هینس در بررسی خط مشی‌های کنشگران مذهبی به این نتیجه رسیده که برخی از آن‌ها در تثبیت نظم بین‌المللی مؤثر بوده‌اند. نمونه بارز آن کلیسای کاتولیک روم بوده که در دهه ۸۰ قرن گذشته در توسعه نظام دموکراتیک در جوامع مسیحی تحت حکومت اقتدارگرایان (در آمریکای لاتین، اروپای مرکزی و شرقی و آفریقا) نقش ایفا کرد. سازمان مذهبی پروتستان‌های اونجلیک آمریکایی نیز یک نهاد دین‌گرا است که به همراه سازمان‌های وابسته به آن طرح‌هایی را در سطح بین‌المللی به پیش برده است که تمرکز آن‌ها بر توسعه، بهداشت، آزادی‌های مذهبی در جهان اسلام/عرب بوده است. از دیدگاه هینس سازمان کنفرانس اسلامی نیز خط مشی حفظ وضع موجود داشته، چراکه در افزایش تعامل و گفتگو میان دولتهای اسلامی با حکومت‌های غربی نقش ایفا کرد (Hayness, 2009: 45-47).

نکته در همینجا است که برخلاف تصور غالب در غرب، کنشگران مذهبی اسلام‌گرا از مشی تجدید نظر طلبانه نسبت به نظم بین‌المللی تبعیت نمی‌کنند. پیشتر این انتقاد به‌هانتینگتون وارد آمده که همه اسلام را به یک شکل واحد مورد تحلیل قرار داده و گرایش‌های سیاسی-اجتماعی گوناگون بازیگران اسلام‌گرا را لحاظ ننموده است. چراکه گروه‌های اسلامی در خصوص نظام بین‌الملل رویکرد یکسانی ندارند. تا همین اواخر پژوهشگران در غرب در مورد این واقعیت آگاهی نیافته بودند. از جمله متفکرینی که در این زمینه قلم زده محمد ایوب بوده که البته یک مسلمان هندی تبار است (Ayoob, 2010: 152-171).

نتیجه‌گیری

بی‌تردید مذهب از عناصری بوده که در روابط بین‌الملل تأثیرگذار بوده است. البته تأثیرگذاری مذهب در نقاط مختلف جهان به یک‌اندازه نبود؛ بطوریکه در جهان اسلام بیشترین و در شرق دور و یا آمریکای لاتین کمترین تأثیر را در سیاست داخلی و خارجی داشته است. با این حال نقش مذهب توسط متفکران روابط بین‌الملل به طور شایسته مورد مطالعه و بازبینی قرار نگرفت. دلیل بارز آن حاکمیت سکولاریسم در وزه فلسفه اجتماعی، روش رئالیسم و متد قیاسی در حوزه بررسی‌های اجتماعی-سیاسی بوده است.

توجه صرف به عوامل سنجش پذیر و عینی به عنوان یگانه رویکرد پژوهشگران علوم اجتماعی تا مدتها موجب نادیده گرفتن واقعیات مجازی در زندگی اجتماعی افراد شده است. نمی توان گفت که رویکردهای چون تجزیه و تحلیل گفتمان و یا سازه انگاری و یا حتی پساتجدد گرایی در توجه به نقش مذهب بی تأثیر بودند، اگرچه این رویکردها توجه چندانی به نقش مذهب در روابط بین الملل از خود نشان ندادند. تأثیرگذاری آن ها از جهت توجه جامعه پژوهشگران به امور مجازی و ذهنی (ارزش ها، هنجارها، هویت و ...) در شکل دهی کنش ها بوده است.

فرایندهایی چون شکست مدرنیزاسیون، توسعه دموکراسی، جهانی شدن، نزاع های منطقه ای و ... بر خیزش مذهب و یا آنچه پتیو و هاتزاپولوس به بازگشت از تبعید یاد می کنند نقش داشته اند. مذهب به واقع تا کنون به درستی مورد توجه و هم اندیشمندان روابط بین الملل قرار نداشته است. احتمالاً در آینده پیش رواندیشمندان روابط بین الملل خلاء تئوریک موجود را پوشش خواهند داد، امری که آثار قابل ملاحظه ای در حوزه سیاست داخلی و خارجی دولت ها خواهد گذارد.

منابع

الف) منابع فارسی

- ابراهیمی، نبی اله (۱۳۸۹). دین در نظریه های روابط بین الملل: سوزّه یا ابژه، در حمیرا مشیرزاده و نبی الله ابراهیمی، **تحول مفاهیم در روابط بین الملل**. تهران: ابرار معاصر.
- بکر، کارل؛ دنکاف، فدریک (۱۳۸۴). **سرگذشت تمدن**، ترجمه علی محمد زهما. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- تراز، جمال الدین (۱۳۹۱). **دکترین مداخله بشر دوستانه در پرتو حقوق بشر در هزاره سوم**، برگرفته از سایت: www.international.law.persianblog.ir
- سبحانی، محمدتقی؛ امیدی، مهدی (۱۳۹۰). **آیین عرفی: جستارهای انتقادی در آیین سکولاریسم**. قم: پژوهشگاه فرهنگ و علوم اسلامی.
- قائمی نیا، علیرضا (۱۳۸۶). **مدل های معرفت دینی**. تهران: انتشارات باشگاه اندیشه.
- قائمی نیا، علیرضا (۱۳۸۲). «دو نوع رئالیسم: خام و انتقادی»، **مجله ذهن**، شماره ۱۴.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۴). **جامعه شناسی**، ترجمه منوچهر صبوری. تهران: نشر نی.

درآمدی بر مناسبات مذهب و روابط بین‌الملل

نوروزی، رسول (۱۳۹۰). «مساله یابی جایگاه دین در روابط بین‌الملل»، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۵۶.

هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۳). *موج سوم دموکراسی*، ترجمه احمد شهسا. تهران: روزنه.

(ب) منابع انگلیسی

- Appleby, R.S. (2000). **The Ambivalence of the Sacred: Religion, Violence, and Reconciliation**, New York, Rowman and Littlefield.
- Ayoob, M. (2008). **The many Faces of Political Islam: Religion and Politics in Modern World**, Ann Arbor MI, Michigan Ann Arbor University Press.
- Berger, M. (2010). Religion and Islam in Contemporary International Relations, Netherland Institute of International Relations, at:
http://www.clingendael.nl/sites/default/files/20100400_cdsp_book_mberger.pdf.
- Beyer, Peter (1994). **Religion and Globalization**, London: Sage.
- Casanova, José (1994). **Public Religions in the Modern World**, Chicago, University of Chicago Press.
- Devit, Michael (1984). **Realism and Truth**, Princeton, Princeton University Press.
- Fox, Jonathan (2001). "Why religion overlooked in international relations", **International Studies Review**, Vol 3, No 3.
- Duffy Toft, Monica; Philpott, Daniel; Samuel Shah, Timothy (2012). God's Partisans Are Back, at:
<http://contemporarychurchhistory.org/2012/09/review-of-monica-duffy-toft-daniel-philpott-timothy-samuel-shah-gods-century-resurgent-religion-and-global-politics/>
- Falk, Richard (2003). "A Worldwide Religious Resurgence in an Era of Globalization and Apocalyptic Terrorism", in: Petito, Fabio; Hatzopoulos, Pavlos (2003). **Religion in International Relations: The Return from Exile**, New York, Palgrave MacMillan.
- Fox, Jonathan; Sandler, Shmuel (2004). **Bringing Religion into International Relations**, Basingstoke, UK: Palgrave MacMillan.
- Haynes, Jeffrey (2001). "Transnational Religious Actors and International Politics", **Third World Quarterly**, Vol 22, No 2.
- Horowitz, D.L. (1985). **Ethnic Groups in Conflict**, Berkeley, University of California Press.
- Petito, Fabio; Hatzopoulos, Pavlos (2003). **Religion in International Relations: The Return from Exile**, New York, Palgrave MacMillan.
- Roy, Olivier (1998). **The Failure of Political Islam**, Cambridge MA, Harvard University Press.

- Rudolph, Susanne H; Piscatori, James. eds (1997). **Transnational Religion and Fading States**, Boulder, CO, West view.
- Shakman Hurd, Elizabeth (2011). Secularism and IR Theory, in: Jack, Snyder, **Religion and international relations theories**, Columbia university press.
- Shakman Hurd, Elizabeth (2012). "International politics after secularism", **Review of International Studies**, Vol 38, Issue 5.
- Shakman Hurd, Elizabeth (2004). "The Political Authority of Secularism in international Relations", **European Journal of International Relations**, Vol. 10, No. 2.
- Shuriye, Abdi (2011). "The Failed Assumptions of Some Social Scientists on the Role of Religion in International Relations", **International Journal of Humanities and Social Science**, No. 3.
- Stowell, Ellery C., (1921). **Intervention in International Law**, Washington D.C, John Byrn & Co.
- Thomas, Scott (2005). **The Global Resurgence of Religion and the Transformation of International Relations: The Struggle for the Soul of the Twenty-First Century**, New York and Basingstoke, UK: Palgrave Macmillan.
- Thomas, Scott (2005). **Global Resurgence of Religion and Transformation of International Relations**, New York, Palgrave, McMillan.

DRAFT